صدای مردم

یک دنیا غم

ماجرای کشته‌شدن کارگران معدنجو در طبس باعث شد تا نبود حمایت‌های خاص برای کارگران یادآوری شود. بنابراین روزهای قبل مطلبی از یک شهروند به «شرق» رسید که در ادامه می‌خوانید.

«وقتی خبر کشته‌شدن کارگران در معدنجو را شنیدم، حسابی به هم ریختم. من جزو کسانی بودم که تمام فیلم‌ها و عکس‌های این حادثه را دیدم و اشک ریختم. برای تمام کودکانشان که یتیم شدند گریه کردم. بعد دیدم کارگرها گفته بودند متوجه گاز معدن شدند، ولی کسی به حرفشان گوش نداده بود. راستش وقتی درد این کودکان را دیدم یاد خودم افتادم. من نیز سن‌وسال کمی داشتم که فهمیدم فرزند کارگربودن چگونه است. پدرم کارگر کارخانه سیمان در شهرری بود. من دختر لوس خانه بودم؛ چون دردانه بابا بودم. ما همیشه تفریح‌های دونفره داشتیم؛ مثلا ماهی دو بار کوهنوردی داشتیم. من قد و جثه کوچکی داشتم و من را روی کولش می‌گذاشت و با هم تپه‌ها را بالا می‌رفتیم. کلاس دوم ابتدایی بودم. حتی یادم است که کجای کلاس نشسته بودم و معلم چه چیزی درس می‌داد. ناظم من را صدا زد که باید به خانه بروم. خوشحال بودم که قرار است چند ساعت زودتر به خانه بروم. دیدم عمو و دایی جوانم به دنبالم آمده‌اند. چهره‌های پر از غمشان را در خاطر دارم. به من گفتند پای بابا شکسته و چیز خاصی نیست. اولین بار بود که تجربه غم به این بزرگی را تجربه می‌کردم؛ چون می‌دانستم دروغ می‌گویند و ماجرا به این سادگی نیست. آن‌قدر بی‌تابی کردم تا جلوی در بیمارستان فیاض‌بخش رسیدیم. نمی‌گذاشتند من داخل بروم، اما به هر زحمت رفتم و بابا را دیدم. پای راستش را بسته بودند و تازه به هوش آمده بود. وقتی روی تخت دیدمش دلم ریخت. بابای خندان من درد می‌کشید و کاملا منگ شده بود. بابا یک هفته در بیمارستان بستری ماند و تمام این مدت من فکر می‌کردم فقط پایش شکسته، اما بعد از چند هفته که پانسمان را برداشتیم فهمیدم بابا دیگر انگشت پا ندارد. خودش هم بی‌تاب بود و مادرم مدام یواشکی گریه می‌کرد. اما من در همان هشت‌سالگی نابود شدم. بابا تا مدت‌ها دیگر نمی‌خندید و خانه‌نشین شده بود. یک بار گریه بابا را دزدکی دیدم و تا الان که نزدیک ۳۰ سال دارم در خاطرم مانده. گاهی می‌گویم کاش آن گریه یواشکی را نمی‌دیدم. بعد از آن ما دیگر به کوه نرفتیم. هیچ‌وقت به کوه نرفتیم. هرچند بابا باز هم به سر کار رفت و تفریح‌های دیگر می‌کردیم ولی انگار آدم دیگری شده بود. برای همین هر خبری از کارگرها که می‌خوانم بند دلم پاره می‌شود. می‌شوم همان دختر هشت‌ساله که فهمید بابا دچار نقص عضو شده. برای همین از خدا می‌خواهم صبر بزرگی، به همراه قدرت زیاد به این خانواده‌ها ببخشد تا این رنج را پشت سر بگذارند. هرچند باید همه عاملان این ماجرا مجازات شوند، اما مجازات آنها هم داغ این خانواده‌ها را کم نخواهد کرد. مثلا چه کسی باید برای آن پسربچه که گفته بود منتظر بابا می‌مانم توضیح دهد که بابا برنمی‌گردد؟».

خبر

فعالیت ۲۰ هزار تاکسی در اپلیکیشن‌های اینترنتی

ایسنا: مدیرعامل سازمان تاکسیرانی تهران از فعالیت ۲۰ هزار تاکسی در اپلیکیشن‌های اینترنتی خبر داد و بر لزوم نظارت شهرداری تهران بر فعالیت مسافربرهای اینترنتی تاکید کرد. شادی مالکی در مورد فعالیت تاکسی‌ها در اپلیکیشن‌های برخط مسافربرهای اینترنتی با بیان اینکه طبق آخرین آمار ارائه‌شده از سوی وزارت کشور تقریبا بیش از ۲۰ هزار تاکسی، البته نه به صورت مستمر در شرکت‌های برخط مسافربرهای اینترنتی فعال هستند، گفت: البته درصدد آن هستیم که اگر قرار است تا در این سامانه، سرویس به تاکسی‌ها داده شود، حتما با هماهنگی سازمان تاکسیرانی باشد. او با بیان اینکه ما خواستار هماهنگی هستیم، چراکه شاهدیم در برخی ساعات پیک، در خطوط تاکسی وجود ندارد و تاکسی‌های گردشی هم در سطح شهر فعال نیستند و این تاکسی‌ها ممکن است در بستر تاکسی‌های اینترنتی فعالیت کنند، اظهار کرد: این مسئله موجب نارضایتی شدید مردمی شده است و شکایات مردمی را داریم. به همین دلیل شهرداری تهران به دنبال انعقاد قرارداد با شرکت‌های ارائه‌دهنده خدمات برخط مسافربرهای اینترنتی است که ملزم به رعایت قوانینی شوند که مردم بتوانند به بهترین شکل از خدمات تاکسی‌ها بهره‌مند شوند. مدیرعامل سازمان تاکسیرانی تهران در مورد این موضوع که برخی‌ها معتقدند نظارت بر مسافربرهای اینترنتی برعهده شهرداری تهران است و بابت این موضوع یک‌ونیم درصد نیز حق سرویس دریافت می‌کند، افزود: این شرکت‌ها تابع قانون نظام صنفی هستند و مجوزهای لازم را هم از اتحادیه کسب‌وکارهای مجازی اخذ می‌کنند، اما حتما شهرداری تهران به عنوان دستگاه نظارتی باید بر فعالیت این نوع مسافربرهای اینترنتی اعمال نظر داشته باشد؛ چراکه براساس قانون، شهرداری‌ها متولی حمل‌ونقل عمومی هستند و هر شرکتی که بخواهد فعالیت کند، حتما باید شهرداری مربوطه در این موضوع وارد شود.

گزارش «شرق» از گروگان‌گیرهایی در حومه شهر

ترس جدید برای اتباع داخل ایران

نسترن فرخه

«خون روی سرامیک‌های سفید پخش شده، دست‌وپا و چشمان مرد جوان را بسته‌اند و محکم به او شلاق می‌زنند. صدای ناله‌های ضعیفش در آهنگی محلی که با صدای بلند در اتاق پخش می‌شود، گم شده است...». این صحنه‌های کوتاه از فیلمی است که همراه با پیام‌های تهدیدآمیز گروگان‌گیرها به دست خبرنگار «شرق» رسیده. محتواهایی که از طریق آن بتوانند پول قابل توجهی از خانواده قربانی طلب کنند. روایتی مشابه گروگان‌گیری‌های اخیر که حتی بازداشت برخی از این گروه‌ها چندی قبل توسط پلیس هم رسانه‌ای شده است. با وجود این به دلیل شدت شکنجه‌های جسمی و روانی، بیشتر این قربانی‌ها بعد از آزادی، درباره چگونگی این گروگان‌گیری سکوت می‌کنند؛ همچون صاحب این کلیپ‌های شکنجه که به دست «شرق» رسیده است. این جوان افغانستانی به دلیل شرایط روحی نامناسب، حاضر به مصاحبه نشد و به‌جای او همسرش در اواسط شهریور، دقیقا بعد از انتشار گزارش «گروگان‌گیرهایی در همین نزدیکی» «شرق» که درباره همین موضوع بود، با ما به گفت‌وگو نشست. همان زمان خبرنگار «شرق» از گروگان‌گیری افغانستانی‌های دیگر مشابه همین گروه مطلع شد، اما خانواده‌ها به دلیل ترس زیاد از تهدیدهای این گروگان‌گیرها حاضر به مصاحبه نشدند و حتی در روزهای قبل، مددکار پیگیر این موضوع را در لیست بلاک تماس‌های خود قرار دادند؛ بنابراین اطلاعی درباره سلامتی یا آزادی آنها در دست نداریم. درحال‌حاضر با محدودیت‌های اجتماعی برای افغانستانی‌های داخل ایران، وجود چنین گروه‌هایی شرایط را برای زندگی آنها سخت‌تر خواهد کرد. شاید بتوان گفت یکی از دلایل بروز این معضلات، عدم ساماندهی صحیح افغانستانی‌ها در ایران است که هر روز قربانی‌های بیشتری برجای می‌گذارد.

به بهانه وکیل مهاجرتی آنها را گروگان گرفتند

استرس و ترس هنوز همراه این خانواده است. این زن با چهره جوانش روبه‌روی ما می‌نشیند تا از آنچه بر همسرش گذشته روایت کند. قرار بر این بود تا همسرش هم در این گفت‌وگو حاضر شود، اما از ترس زیاد نیامد. شدت آثار روانی این گروگان‌گیری به حدی بوده که حتی این مرد جوان از خانه هم به‌تنهایی بیرون نمی‌رود. این زن با نام مستعار سپیده، از همان ابتدای گروگان‌گیری ماجرا را به پلیس اطلاع داده و حالا از روز اول را با جزئیات باز گو می‌کند. با زبانی شیوا که نشان از سوادش دارد از ابتدای ماجرا شروع می‌کند؛ «همسرم ۳۰ سال دارد، ولی در این مدت شکسته‌تر شد. هنوز هم وقتی بیرون از خانه هستیم ترس دارد و حال روحی‌اش کامل خوب نشده. یک مکان‌هایی برایش تداعی‌کننده همان ساختمان است. این ماجرا از سوم شهریور شروع شد. دو نفر از آشناهای همسرم که تازه از افغانستان آمده بودند، با وکیل مهاجرتی در دفتری واقع در شهریار قرار گذاشته بودند تا ویزای ترکیه بگیرند. گویا این دفتر مهاجرتی را از اینستاگرام پیدا کرده بودند، اما چون مسیر را بلد نبودند از همسر من خواستند با آنها برود. خلاصه دوستان همسرم با پول‌هایی که گفته بودند آماده کنید سر قرار می‌روند. طبق لوکیشنی که داده بودند اینها می‌روند و می‌بینند در بیابانی هستند که هیچ‌چیز ندارد. بعد تماس می‌گیرند که اینجا دفتر یا حتی خیابانی نیست. آنها می‌گویند صبر کنید، الان کسی دنبال شما می‌آید. پنج دقیقه بعد شخصی دنبالشان می‌آید و وارد خانه‌باغی می‌شوند که بعد هم تمام درها را قفل می‌کنند. همسرم تعریف می‌کند که افراد افغانستانی پشتو ما را به سالنی بردند و گفتند اینجا بنشینید تا وکیل بیاید. همان موقع هفت هشت نفر با صورت‌های ماسک‌زده با اسلحه و چاقو از اتاقی بیرون آمدند و گوشی‌های ما را تحویل گرفتند. بعد هم ما را روی زمین انداختند و شروع به کتک‌زدن کردند و دستانمان را بستند. خلاصه سوم شهریور ساعت یازده‌ونیم به آدرسی که آنها داده بودند رفتند که دیگر در ساعت یک ظهر همه گوشی‌هایشان خاموش شده بود و من دسترسی به همسرم نداشتم».

پول ندهی، یا می‌کشیم یا اعضای بدنش را می‌فروشیم

سپیده همه‌چیز را با دقت تعریف می‌کند. روایتی که عین همان را هم بارها برای پلیس آگاهی بازگو کرده است؛ «بعد دوباره همسرم را به همراه دو دوستش سوار ماشین کردند و به ویلایی دیگر رفتند که همسرم می‌گفت حدود دو ساعت در مسیر بودند. فردای آن روز دوباره کتک‌زدن‌هایشان را شروع کردند و به پاهایشان زنجیر بستند و با شلنگ آنها را زدند. با تیغ و فندک هم به بدنشان آسیب رسانده بودند. روز بعد در چهارم شهریور یک نفر با شماره‌ای از یونان با من تماس گرفت و گفت همسرم را گروگان گرفته‌اند. فیلم و عکس‌هایی که می‌فرستادند چندین بار در فضای مجازی دست‌به‌دست شده بود. یعنی برای من با چند بار دست‌به‌دست‌شدن عکس همسرم را فرستادند که احتمالا علتش این بوده که ردیابی نشوند. تمام صورت همسرم از شدت کتکی که زدند کبود شده بود. به من گفتند این آقا را می‌شناسی؟ بعد گفتند شوهرت دست ماست و بابت آزادی‌اش ۵۰ هزار دلار پول می‌خواهیم. اگر این پول را ندهید او را یا می‌کشیم یا به گروهی می‌دهیم تا اعضای بدنش را بفروشند. آن روز ما برای اطلاع به اداره پلیس رفتیم ولی گفتند فردا بیایید. دوشنبه که رفتیم اول به ما گفتند این‌طور نیست. از این اتفاقات زیاد می‌افتد. شما خانه بمانید و خودش می‌آید. اگر پول ندهید آنها خودشان کسی را که برده‌اند، آزاد می‌کنند. اما بعد در بخش دیگر، ما را راهنمایی کردند تا به دادسرا برویم و همان‌جا شکایت‌نامه تنظیم کنیم. من در دادسرا شکایت‌نامه تنظیم کردم و ما را به آگاهی فرستادند. اول تصور کردند کار شرکت‌های هرمی است که افراد را گروگان می‌گیرند تا برایشان پول پرداخت کنند، اما من تمام صدا و پیام‌هایی که برایم فرستاده بودند را نشان دادم و متوجه شدند این گروه با گروه شرکت‌های هرمی متفاوت هستند».

پول را به حساب بانک صادرات پرداخت کردم

در این مدت پیگیری‌های سپیده ادامه داشت تا روزی که دوباره این گروه با او تماس برقرار می‌کند؛ «خلاصه تازه روز پنجشنبه پرونده ما را ثبت کردند و گفتند اگر خبری شد به ما اطلاع دهید تا پیگیری کنیم. بعدازظهر همان روز گروگان‌گیرها باز تماس گرفتند. همسرم را کتک می‌زدند و دادوبی‌داد می‌کردند که زودتر پول را پرداخت کنید. به من گفتند اگر تا دو ساعت دیگر پول را واریز نکنید اعضای بدن و گوش‌هایش را می‌بریم و فیلمش را برای شما می‌فرستیم. من دوباره به آگاهی رفتم ولی به من گفتند ما این موضوع را ثبت کردیم، بروید و شنبه بیایید. وقتی دیدم هیچ کاری نمی‌شود، مجبور شدم این پول را به شماره‌ای از بانک صادرات پرداخت کنم. وقتی پول را پرداخت کردم گفتند حالا دیگر او را کتک نمی‌زنیم. اما باز پیام دادند که ۹ هزار دلار دیگر پرداخت کنید. ولی چون به یکی از کسانی که همراه همسرم بود چاقو زده بودند، از ترس اینکه بمیرد هر سه نفر را سوار ماشین کردند و نیمه‌شب اطراف بومهن آزادشان کردند. همسرم تعریف می‌کرد در طول مسیری دوساعته، با تهدید اسلحه و چاقو، سر ما سه نفر را پایین نگه داشته بودند تا متوجه مسیر نشویم. خلاصه سرتان را درد نیاورم، سه روز بعد ساعت دوونیم شب همسرم آزاد شد و به خانه برگشت. همسرم تعریف می‌کند آنجا فردی بوده که او را رئیس صدا می‌زدند که از همه بی‌رحم‌تر بوده. انگشترهای بزرگی به دست داشته و هر روز بعدازظهر می‌آمده و این سه نفر را کتک می‌زده. هرچند افغانستانی‌های دیگری هم در آن خانه بودند که گروگان گرفته شده بودند».

طبق آنچه سپیده تعریف می‌کند، تمام شماره‌های گوشی همراه قربانی‌ها را رصد می‌کردند تا برای درخواست پول به امن‌ترین افراد پیام دهند؛ «آنها شماره افراد نزدیک به قربانی‌ها را می‌خواستند و از شماره‌هایی که اولش ۰۹۱۲ داشته می‌ترسیدند و می‌گفتند ما با ۰۹۱۲ تماس نمی‌گیریم. ما از اقوام ازبک افغانستان محسوب می‌شویم و همسرم متوجه شده بود آن گروگان‌گیرها پشتون هستند و در افغانستان هم همین کار را می‌کردند که بعد از روی کار آمدن طالبان، به ایران آمدند. همسرم تعریف می‌کند در ساختمانی که اینها را نگه داشته بودند چند فرد دیگر را هم گروگان گرفته بودند و هر روزی که دو سه نفر را آزاد می‌کردند، چهار یا پنج نفر دیگر را می‌آوردند».

باز هم به پلیس اطلاع دادیم

بعد از آزادی همسر سپیده، آنها به کلانتری می‌روند و این موضوع را اطلاع می‌دهند. سپیده خودش اشاره می‌کند: «فردای روزی که همسرم آزاد شد به پلیس اطلاع دادم و صبحش به آگاهی رفتیم. چون آدرس باغ اول را همسرم یادش بود با پلیس دم در باغ رفتند، ولی فردی بیرون می‌آید و می‌گوید اینجا باغ شخصی من است و آن را روزانه اجاره می‌دهم. حتی صاحب باغ می‌خواست همسرم را کتک بزند در حضور پلیس. حتی همان روز که همسرم آزاد شد، یکی از همسایه‌ها تعریف کرد یکی از اقوامش را هم گرفته‌اند. یعنی این موضوع غیر از ما برای برخی دیگر هم اتفاق افتاده است. ما شماره کارتی را که گروگان‌گیرها داده بودند تا به آن پول بریزیم، به پلیس دادیم، اما هنوز خبری نشده و منتظر نتیجه پیگیری‌ها هستیم».

می‌ترسد، خیلی می‌ترسد

آثار شکنجه‌های جسمی و روانی هنوز در بطن این خانه اثر خود را حفظ کرده. سپیده از حال بد همسرش می‌گوید که برای درمان دست به دامان پزشک و متخصص شده است؛ «وقتی همسرم را بعد از چند روز دیدم، حالش خیلی بد بود. گوشش را با فندک سوزانده بودند. پشت کمرش کامل جای شلاق و زخم بود. تا چند روز نمی‌توانست درست راه برود. آن‌قدر به سرش ضربه زده بودند که چند هفته بعد هم می‌گفت استخوان سرش درد می‌کند. از لحاظ روحی هم ترس خیلی شدیدی داشت. حتی می‌خواستیم دکتر برویم، نمی‌آمد و می‌گفت مدام می‌ترسم کسی در خیابان دنبالم باشد و بخواهد من را ببرد. روان‌پزشک که رفتیم، از در مطب که وارد شد وحشت بدی به او دست داد. می‌گفت اتاق‌های اینجا شبیه به جایی است که این چند روز آنجا بودم. نیم ساعت بدنش از ترس می‌لرزید و من نشستم برایش توضیح دادم که الان ما در مطب هستیم و اینجا قرار است کمکت کنند تا کم‌کم حالت بهتر شد. برای همین فعلا شرایط خاصی داریم و امیدوارم هرچه زودتر این گروه دستگیر شوند تا برای افراد دیگر چنین اتفاقی رخ ندهد».

گزارش خبری

درباره جنگ به کودکان چه بگوییم؟

شرق: اخبار بد همه‌جای دنیا وجود دارد. از جاری‌شدن سیل در یک شهر بزرگ تا حادثه‌ای انسانی که قربانی‌های بسیاری بر جای گذاشته است. شنیدن هرکدام از این خبرها شاید تا مدت‌ها روان شهروندان را به هم بریزد، به‌ویژه آنکه شنونده این اخبار کودکان باشند. با وجود این اخبار جنگ شاید آثار روانی بیشتری برای کودکان به همراه داشته باشد و باید بدانیم در این مواقع چه رفتاری با کودکان داشته باشیم.

اگر کودکان شروع به سؤال درباره این موضوع کردند یا از شنیدن این اخبار دچار اضطراب و ترس شدند، بهتر است پاسخ‌های کوتاه و مطمئن به آنها داده شود. مثلا بهتر است تأکید کنیم که حال همه ما خوب است و خوب هم خواهد ماند. از طرفی باید تمام ترس و اضطراب آنها را به رسمیت بشناشیم و کودکان باید درباره احساساتشان به‌راحتی برای ما حرف بزنند. در پاسخ آنها می‌توان جملاتی شبیه به اینکه «من می‌دونم ممکنه احساس نگرانی کنی، چون شنیدی که سربازها دارن می‌جنگن. اما اون اتفاق خیلی خیلی دور از اینجاست و ما هم مراقب تو هستیم» گفت تا آرامش کودکان بازگردد. درواقع هدف ما باید این باشد که به کودک اطمینان بدهیم امنیت دارد و خودش و خانواده و دوستانش در امنیت کامل هستند.

با وجود اینکه امکان دارد شما بارها درباره این موضوع با کودکتان صحبت کرده باشید، ممکن است او باز هم سراغ شما بیاید و همان سؤال‌ها یا سؤال‌های بیشتری را بپرسد. یکی از دلایل مهم همین است که موضوع ناگوار در ذهن خلاق کودک شما در حال چرخیدن است و هر روز سؤال جدیدی به ذهنش می‌رسد. پس هنگام پرسش از شما، باید با نهایت آرامش تمام پاسخ‌ها را دقیق تکرار کنید و اطمینان خاطرش را بیشتر کنید. هرچند کودک نیاز دارد پاسخ شما را بشنود، اما نیازی نیست همه‌چیز را با جزئیات تعریف کنید. فقط در حد فهم و درک کودک توضیح دهید. به صورتی که نه تصور کند شما درحال پنهان‌کاری هستید و نه آنکه فکر کند به او دروغ گفته‌اید. همه‌چیز را فقط در حد فهم او توضیح دهید. با وجود اینکه کودک به گفت‌وگو با شما نیاز دارد، به همان اندازه هم به ارتباط فیزیکی و غیرکلامی نیاز دارد. بهتر است او را در آغوش مادرانه یا پدرانه بگیرید. این کار به حس امنیت کودک شما کمک بسیار بزرگی خواهد کرد.

جدول ۴۸۸۰ طراح: بیژن گورانی

افقی:

۱- سرپرستی کسی را برعهده‌گرفتن- ظرف جوشاندن آب- تندی و خشونت ۲- مرغ غمخوار- پرمخاطب‌ترین انیمیشن تاریخ سینمای ایران ۳- اسب تندرو- سرمربی تیم فوتبال استقلال ۴- توده مردم- نژاد، تبار- واحدی نظامی ۵- من و شما- قطاری با موتور توربینی و سرعت زیاد- پول ۶- امام علی(ع) آن را بهترین میراث می‌داند- حضور داشتن- نام چند تن از پادشاهان فرانسه بود ۷- موزه پاریس- معلم مقطع متوسطه- از طایفه‌های بلوچ ایران ۸- گران‌بها- موسیقی‌دان عصر ساسانی ۹- رساندن پیام- لاغر و نزار- ابزار مکانیک ۱۰- جمع ملک- جمع مکسر ماده- شهری در فارس ۱۱- پیش- ترکیب رنگ‌ها- شهری در جنوب فرانسه و در ساحل دریای مدیترانه ۱۲- همان سانتی‌متر است- بازار عرب- در هم داخل شدن ۱۳- دوی استقامت- از گیاهان آپارتمانی زیبا ۱۴- وسیله کاهش فشار گاز- اصحاب کهف از ظلم او به غار پناه بردند ۱۵- لقب رستم دستان- انسان- نوزاد

عمودی:

۱- درخت‌افکن- داستانی کوتاه نوشته ماکسیم گورکی- بی‌باکی ۲- داستانی درباره مرگ و بیماری به قلم توماس مان آلمانی- فوق- مخفف گاه ۳- نظر مجتهد- سنگین‌وزن‌ترین پرنده خانگی- فوت‌وفن ۴- پست‌فطرتی- واحد پول قطر- گوجه‌فرنگی ۵- ترسانده‌شده- از ابزار چوب‌تراشی- شهری در یونان ۶- کار ناتمام- پدر علم تاریخ- خوراکی در ظرف کاملا دربسته و بدون هوا ۷- قطار- منفی‌نگر- نوشین ۸- معاصر- بی‌خردی ۹- عارضه‌ای در دستگاه گوارش- فلزی دیرگداز- پشیمانی ۱۰- دایره- بسندگی- استفراغ ۱۱- زیرکی- حزب هیتلر- مخفیانه ۱۲- ژانری در سینما- سازمان فضانوردی آمریکا- دوستان۱۳- فتنه‌جو- رئیس‌جمهور اتحاد جماهیر شوروی که باعث فروپاشی این کشور شد- آغشته به خون ۱۴- هزار کیلو- شب‌چره- ورزشی زمستانی با سورتمه مخصوص کوچک ۱۵- بی‌همتا- اسب اصیل و تندرو- فراموشی

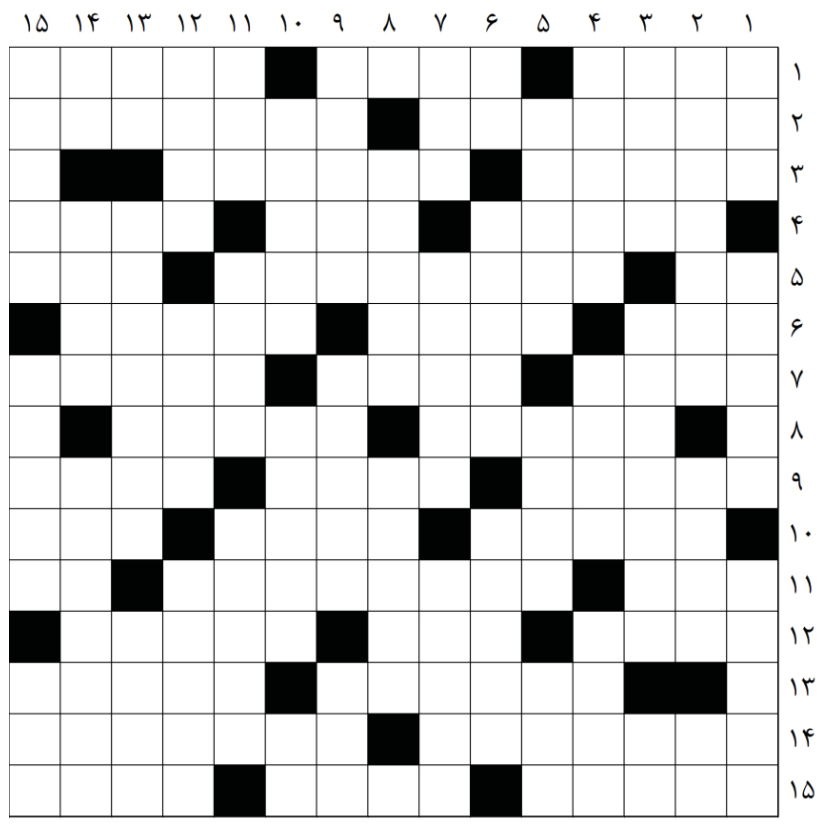

حل سودوکو ۳۸۷۵

۶	۱	۵	۴	۳	۷	۸	۹	۲
۳	۴	۹	۱	۸	۲	۵	۷	۶
۸	۲	۷	۶	۹	۵	۱	۳	۴
۴	۹	۸	۳	۲	۶	۷	۱	۵
۷	۶	۳	۹	۵	۱	۲	۴	۸
۱	۵	۲	۷	۴	۸	۹	۶	۳
۲	۷	۴	۵	۶	۹	۳	۸	۱
۵	۳	۱	۸	۷	۴	۶	۲	۹
۹	۸	۶	۲	۱	۳	۴	۵	۷

۷	۳	۶	۱	۹	۸	۴	۲	۵
۸	۱	۲	۵	۴	۳	۷	۹	۶
۵	۴	۹	۶	۲	۷	۸	۳	۱
۲	۶	۳	۸	۷	۱	۹	۵	۴
۴	۹	۷	۲	۳	۵	۶	۱	۸
۱	۵	۸	۹	۶	۴	۳	۷	۲
۳	۲	۴	۷	۵	۶	۱	۸	۹
۹	۷	۱	۴	۸	۲	۵	۶	۳
۶	۸	۵	۳	۱	۹	۲	۴	۷

حل جدول ۴۸۷۹

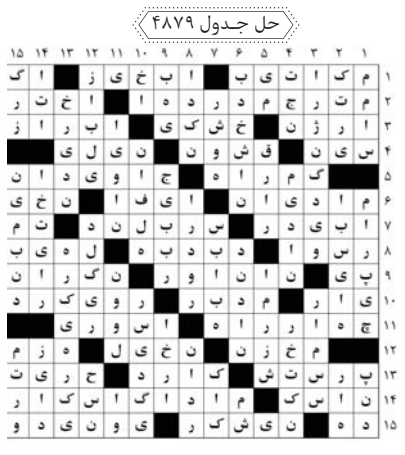

سودوکو سخت ۳۸۷۶

زمان پیشنهادی: ۴۰ دقیقه

قانون‌های حل جدول سودوکو

۱- در هر سطر و ستون باید اعداد یک تا ۹ نوشته شود. بدیهی است که هیچ عددی نباید تکرار شود.

۲- در هر مربع ۳×۳ اعداد یک تا ۹ باید نوشته شود و در نتیجه هیچ عددی نباید تکرار شود.

	۲	۴	۳	۱				۵
۷			۹	۵				
	۸				۶			
۱				۳			۷	
	۷	۳				۵	۶	
	۴			۶				۸
			۴				۲	
				۷	۲			۳
۲				۹	۳	۴	۱	

سودوکو ساده ۳۸۷۶

زمان پیشنهادی: ۲۰ دقیقه

سودوکو

سودوکو Sudoku یک واژه ترکیبی ژاپنی به معنای عددهای بی‌تکرار است و امروزه به جدولی از اعداد گفته می‌شود که به عنوان یک سرگرمی رایج در نشریات کشورهای مختلف به چاپ می‌رسد.

		۹		۵				
					۷		۱	۸
۷		۲	۳	۴		۵		
۴	۵							۱
	۹	۱	۵		۴	۲	۷	
۲							۸	۵
		۷		۶	۲	۸		۴
۹	۶		۸					
				۷		۶		